

تحلیل جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌ها در افسانه‌های پهلوانی فارسی

حسن ذوالفقاری^{۱*}، بهادر باقری^۲

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۹ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۶

Sociological Analysis of Proverbs in Persian Heroic Legends

Hassan Zolfaghari^{*1}, Bahador Bagheri²

1. Associate professor of Persian language and Literature, Tarbiat Modarres University

2. Associate professor of Persian language and Literature, Khwarizmi University

Received: 2016/12/09 Accepted: 2017/02/24

Abstract

Written popular literature of Iran, in addition to its literary and artistic dimensions, is rich in sociological information. In these texts, along with multiple linguistic clichés such as idioms, allusions, curses, oaths, etc., there are lots of proverbs which familiarize us with people's ideas and beliefs, values and anti-values, ethical principles, agility customs, the role of women in the society, religious issues, etc., while making them sweet, attractive and popular. The objective of the present descriptive-analytic research is to study 500 proverbs extracted from among 30 verse and prose heroic legends written between the 6th century AH and the end of the Qajarid period, in the general framework of sociology of literature, in order to provide a sociolinguistic perspective. Data analysis indicates that the proverbs could be classified into four general categories including world and chance, social issues, politics and governance, and ethical advices. Besides, there are sometimes traces of patriarchal and opposing thoughts against women.

Key Words: Sociology of Literature, Persian Popular Literature, Proverb, Ancient Heroic Legends.

چکیده

آثار مکتوب ادبیات عامه ایران علاوه بر ابعاد ادبی و هنری، سرشار از اطلاعات جامعه‌شناختی است. در این متون در کنار کلیشه‌های متعدد چون اصطلاحات، کنایات، نفرین‌ها و سوگندها، از ضرب‌المثل‌های فراوانی استفاده شده است که ضمن شیرینی و جذابیت بخشیدن به متن و مردم‌پسند کردن آن، ما را با اندیشه‌ها و باورهای مردم، ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، اصول اخلاقی، آیین عیاری، نقش زنان در جامعه، مسائل دینی و مذهبی و غیره آشنا می‌کند. هدف پژوهش توصیفی-تحلیلی حاضر بررسی ۵۰۰ ضرب‌المثل از ۳۰ افسانه پهلوانی منظوم و منثور از قرن ششم تا پایان دوره قاجار به منظور ارائه چشم‌اندازی زبانی-جامعه‌شناختی بوده است. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد که ضرب‌المثل‌های مورد بررسی را می‌توان از نظر موضوعی به چهار دسته کلی دنیا، بخت و اقبال؛ مسائل اجتماعی؛ سیاست و حکومت و اندرزهای اخلاقی تقسیم‌بندی کرد. در این ضرب‌المثل‌ها گاه رگه‌هایی از اندیشه‌های مردسالارانه و زن‌ستیزانه دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی ادبیات، ادبیات عامه فارسی، ضرب‌المثل، افسانه‌های پهلوانی کهن.

*Corresponding Author: Hassan Zolfaghari

Email: zolfaghari_hasan@yahoo.com

* نویسنده مسئول: حسن ذوالفقاری

مقدمه

ضرب‌المثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت، در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۲). اطلاعات مردم‌شناختی جامع و ارزشمندی در امثال فارسی نهفته است. این امثال هم در گفتار مردم وجود دارند و هم در متون کلاسیک، به ویژه متون عامه کلاسیک. در این مقاله ضرب‌المثل‌های فارسی را در افسانه‌های پهلوانی ایرانی دسته و بررسی کرده‌ایم.

افسانه‌های پهلوانی قصه‌هایی هستند که سراسر نبرد اغراق‌آمیز پهلوانان و قهرمانان واقعی و تاریخی یا خیالی را با عناصر خارق‌العاده به تصویر می‌کشند، مانند سمک عیار، اسکندرنامه، ابومسلم‌نامه، امیرارسلان، حسین کرد شبستری، حمزه‌نامه، حمله حیدری. این نوع افسانه‌ها میان اسطوره و واقعیت معلق و آمیزه‌ای از عشق و عیاری هستند. افسانه‌های پهلوانی بوطیقای خاص خود را دارند؛ نه حماسی هستند، هرچند میرصادقی این افسانه‌ها را از مهم‌ترین حماسه‌های مثنوی فارسی و دارای ویژگی‌های حماسه می‌داند (۱۳۶۶: ۶۰)، نه عاشقانه. براهنی در کتاب قصه‌نویسی (۱۳۶۸) این‌گونه داستان‌های شفاهی را، که به صورت مکتوب درآمده‌اند، «رمانس» می‌نامد و می‌نویسد: «این‌ها داستان‌هایی خیالی، تغزلی یا حماسی هستند که رویدادهای آنها اتفاق نیفتاده و احتمال اتفاق افتادن هم ندارند و هیچ نوع دلیل عمیق عاطفی و فکری و خودآگاه و ناخودآگاه نیز بر آنها حاکم نیست» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۹). این افسانه‌ها جز ویژگی‌های ساختاری، برخی درون‌مایه‌ها و ویژگی‌های محتوایی دارند که آنها را ممتاز و خاص می‌کند، مانند رواج روح ملی و قهرمانی، به ویژه بعد از حمله مغول. روایان و ناقلان این افسانه‌ها پس از تسلط بیگانگان تصمیم گرفتند با روایت این قصه‌ها، ایرانیان را هوشیار و هویت ملی آنان را احیا کنند؛ درست با همان هدف فردوسی و در ادامه آن. این قصه‌ها اکنون نیز در اغلب مناطق و در میان اغلب اقوام روایت می‌شوند. تأکید بر عدالت و پافشاری بر آن، حق‌مداری، استعانت از خداوند و تکیه بر مبانی دینی، عناصر مهم و بن‌مایه‌های تکرارشونده این افسانه‌ها هستند.

یکی از فواید مطالعه ضرب‌المثل‌ها در خلال متون کهن شناخت ویژگی‌های جامعه‌شناختی ادبیات و یافته‌های مردم‌شناختی است. جامعه‌شناسی ادبیات، که یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی هنر است، ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات، ارتباط میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند (ستوده و شهبازی، ۱۳۷۸: ۵۶).

جامعه‌شناسی ادبیات نشان می‌دهد ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت و اقتصاد یک نهاد اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بر این اساس می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی، خاستگاه روانی و اجتماعی پدیدآورندگان آنها و نیز تأثیر پابرجایی تعریف کرد که این آثار در اجتماع می‌گذارند. در واقع جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است.

این نوع نقد اساساً به عوامل بیرونی آفرینش اثر ادبی توجه دارد؛ زیرا معتقد است برای شناخت باورها، هنرها، زبان و رسوم باید انسان، نهادها و فراروندهای اجتماعی را به‌طور دقیق و علمی آزمود و بررسی کرد. از آنجاکه انسان در جامعه زندگی می‌کند و در خانواده و تحت تأثیر میراث‌های تمدنی و فرهنگی به رشد و بالندگی می‌رسد و هنجارهای آن را می‌پذیرد، ادبیات نیز مانند جامعه‌شناسی پیش از هر چیز با حوزه اجتماعی، سازگاری انسان با آن و، شاید به همین دلیل، آرزوهایش در جهت دگرگون‌سازی آن سروکار دارد (دستغیب، ۱۳۷۸: ۷۸). شاید به همین دلیل است که گفته می‌شود ادبیات بیان حال جامعه است و وضع موجود جامعه را در هر دوره‌ای باز می‌تاباند، همچنان که برخی دیگر ادبیات را نسخه بدل زندگی و آن را در حد مدارک اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت‌های اجتماعی می‌دانند و معتقدند می‌توان از ادبیات، نکته‌های کلی تاریخ اجتماع را به‌عنوان یک سند اجتماعی به دست آورد (ولک و آوستن، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

پیشینه، روش و گستره تحقیق

پژوهش‌های بسیاری درباره جنبه‌های جامعه‌شناختی متون ادبی و امثال فارسی انجام شده‌اند، اما هیچ‌یک به‌طور مستقل به تحلیل جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌ها در افسانه‌های پهلوانی نپرداخته‌اند. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و نمونه آماری مورد مطالعه ۵۰۰ ضرب‌المثل از ۳۰ افسانه پهلوانی منظوم و مثنوی از متون ادب عامه، از قرن ششم تا پایان دوره قاجار است. پس از استخراج امثال، آنها را از نظر موضوعی در چهار دسته کلی دنیا و بخت و اقبال؛ مسائل اجتماعی؛ سیاست و حکومت؛ و اندرزهای اخلاقی بررسی و تحلیل می‌کنیم. ۳۰ اثر مورد بررسی عبارتند از: *ابومسلم‌نامه*، *اسکندرنامه* (روایت فارسی کالیستنس^۲ دروغین)، *اسکندرنامه نظامی گنجوی*، *امیرارسلان رومی* و *ملکه فرخ لقا*، *بانوگشسب‌نامه*، *بدیع‌الملک و بدیع‌الجمال*، *برزنامه*، *بهم‌نامه*، *بوستان خیال*، *جهانگیرنامه*، *حمزه‌نامه*، *حمله حیدری*، *خاورنامه*، *داراب‌نامه طرسوسی*، *داراب‌نامه بیغمی*، *زرین‌قبا نامه*، *سمک عیار*، *شهریارنامه*، *علی‌نامه*، *فرامرنامه بزرگ*، *فرامرنامه*، *فلک‌نازنامه*، *فیروزشاه‌نامه*، *قهرمان*

بسامد فراوانی دارند و از ژرفنای استبدادزدگی فکری ایرانیان حکایت می‌کنند؛ اما استبداد در تاریخ ایران، اغلب دارای زمینه‌های فرهنگی بوده است و پیش از آنکه اقتدارگرایی خودکامگان در کار باشد، فرهنگ و باور مردمان، زمینه بروز استبداد را فراهم کرده است. امثال و حکم به عنوان فشرده‌ترین هنر زبانی که ذهن توده مردم را نمایان می‌کنند و کارکرد اقناعی زیادی دارند، از مهم‌ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران بوده‌اند.»

(پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۹۲)

نباید از نظر دور داشت که ضرب‌المثل‌ها بیشتر بازتاب‌دهنده بسیاری از ناهنجاری‌های اندیشگی و باورهای سنتی نادرست مبنی بر ستم‌پذیری، جبرگرایی، تسلیم در برابر خودکامگان، احتیاط و محافظه‌کاری هستند، نه مهم‌ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران، چراکه امثال فراوانی نیز وجود دارند که اندیشه مخالف جبرگرایی و پذیرش کورکورانه ستم را تبلیغ و تشویق می‌کنند. البته بسیاری از ضرب‌المثل‌ها را نمی‌توان و نباید درس‌های اخلاقی و گره‌گشای فهم و درک درست مردم دانست و چه بسا سازندگان و مروّجان آنها نیز افراد و جریان‌های وابسته به نهاد قدرت و توجیه‌کنندگان خودکامگی و تمامیت‌طلبی آنان بوده‌اند. اما آنچه می‌توان درباره امثال موجود در داستان‌های مورد مطالعه با یقین گفت این است که اکثر آنها بار معنایی مثبت و اخلاقی دارند و بنا به مقتضای فضا و حوادث داستان، مردم را به کار، تلاش، امید، اتحاد و احتیاط فرامی‌خوانند. ضرب‌المثل‌های مورد بررسی را می‌توان از نظر موضوعی به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: دنیا و بخت و اقبال؛ مسائل اجتماعی، سیاست و حکومت؛ اندرزهای اخلاقی.

دنیا و بخت و اقبال

کاروبار دنیا: قضا و قدر چشم و گوش آدمی را می‌بندد و اختیار از کف او می‌گیرد؛ دنیا با شادی و غم و تلخ و شیرین و نیش و نوش و گل و خار همراه است؛ به کسی وفا نمی‌کند؛ باید روزگار را به شادی گذراند؛ با دنیا نباید درافتاد و از آن گردن پیچید؛ چونان کوهی است که بازتاب صدای ما را به ما بازمی‌گرداند و هرگونه با آن رفتار کنیم، با ما رفتار می‌کند. این نوع نگاه به هستی و دنیا، نگاهی منفعلانه است و برای دنیا، شعور و اراده‌ای مافوق بشری قائل است و به رویکردی جبرگرایانه می‌انجامد که دست‌وپال مردم را از داشتن اندیشه و اراده مستقل و سرنوشت‌ساز می‌بندد، حس مسئولیت‌پذیری آنان را تضعیف می‌کند و به تسلیم و مدارا با وضع موجود فرامی‌خواند.

نمونه: اذا جاء القضاء عمی البصیر (داراب‌نامه بیغمی: ۱۶۳)، چنین است آیین چرخ دورنگ/ دهد شهد گاهی و گاهی شرنگ / چو زنبور دان چرخ دون را و بس/ دهد نوش و نیش رساند ز پس (سام‌نامه: ۲۴۷)، چنین است کار سرای درشت (زرین‌قبا‌نامه: بیت ۲۲۹۳۶)، چنین است

قاتل، کوش‌نامه، گرشاسب‌نامه، ملک‌جمشید طلسم آصف و طلسم حمام بلور، همای‌نامه.

تحلیل جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌ها در افسانه‌های

پهلوانی کهن

بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌های شیرین و آموزنده فارسی، از ویژگی‌های افسانه‌های پهلوانی است. در خلال این آثار ارزنده که بازتاب جامعه عصر راویان و ناقلان آثار است، می‌توان تفکر اجتماعی و نوع باورها و اندیشه‌های مردم آن عصر را تحلیل کرد؛ چنانکه لوی استروس، معتقد است از بررسی ساختار قصه‌های عامیانه می‌توان به ساختار تفکر جامعه پی‌برد (اخوت، ۱۳۷۱: ۵۵). وجه دیگر اهمیت این امثال آن است که با ضرب‌المثل‌های بسیاری آشنا می‌شویم که امروزه کاربرد ندارند یا تغییر شکل یافته‌اند.

این ضرب‌المثل‌ها یا از زبان راوی یا از زبان شخصیت‌های مثبت و منفی داستان بازگو شده و متناسب با حال و هوای قصه مطرح می‌شوند. به کارگیری این ضرب‌المثل‌ها باعث تلطیف فضای داستان و نزدیک‌تر شدن آن به گفتگوهای روزمره می‌شود. نکته قابل توجه این است که در این امثال منظوم و منثور، هم نمونه‌هایی فخیم و استوار دیده می‌شود، هم امثالی عامیانه، سست و گاه طنزآمیز که غالباً اکنون نیز کم‌وبیش در میان مردم و همچنین در متون ادبی رواج دارند، مانند ازین نم، ما را کلاهی است (اسکندر و عیاران: ۲۰)، چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی؟ (همان: ۳۸۰)، چوب خشک و تر را با هم نمی‌سوزانند (همان: ۱۴۷)، دست بالای دست بسیار است (همان: ۲۳۷ و ۳۵۹)؛ و گاه امثالی کمتر شنیده شده مانند تیزی درفش بر سر درفش است (خاورنامه: ۱۱)، آتش از جای خود بیشتر نسوزاند (شاهزاده شیرویه: ۲۰۷)، چهل سیاه را عقل خروسی نباشد (فیروزشاه‌نامه: ۵۷۱)، هرچه در حروف ابجد کاف است، بر این قبای کهنه شکاف است (ملک‌جمشید: ۶).

با تأمل در این ضرب‌المثل‌ها درمی‌یابیم که پس از گذشت چندین قرن هنوز بر زبان مردم جاری هستند. گنجینه ضرب‌المثل‌های موجود در این افسانه‌ها یکی از منابع مطالعاتی بکری است که ما را با ذهن و زبان و اندیشه نیاکان آشنا می‌سازد. بسیاری از این امثال در قالب نظم و نثر شکل گرفته‌اند و سراسر حکمت و معرفتند. موضوعات و درون‌مایه‌های امثال داستان‌های مورد مطالعه ما گسترده و متنوع است؛ از مسائل اخلاقی و اجتماعی گرفته تا نقد رفتارهای ناشایست آدمیان، جنگ و جنگاوری، دوستی و عشق، دنیا و کاروبار آن، مرگ‌اندیشی، شاه و شاهی و جز آن. پورعظیمی و قهرمانی ارشد درباره درون‌مایه‌های ضرب‌المثل‌های فارسی و تأثیر فرهنگی آنها معتقدند:

«خودمداری و مشارکت‌گرایی، جبرباوری، سنت‌گرایی، سرسپردگی و نومیدی، توجیه‌گری، اقتدارگرایی و هراس‌افکنی از برجسته‌ترین مؤلفه‌ها و پیش‌زمینه‌های استبداد‌پذیری‌اند که در امثال و حکم فارسی

(ابومسلم‌نامه: ج ۳، ۱۵۴)، بودنی بود هرچه خواسته بود/ غم به دل داشتن ندارد سود (حمزه‌نامه: ۱۴۵)، چون بخت نباشد، به چه کار آید تخت؟ (ابومسلم‌نامه «ج ۳، ۲۵).

مسائل اجتماعی

فقر و غنا: ثروت و دینار و درم حلال تمام مشکلات است؛ زبان بدخواهان و عیب‌جویان را می‌بندد. جان درویش هدف تمام مصیبت‌ها است.

نمونه: به هرکه درویش است الم بیش می‌رسد (ابومسلم‌نامه: ج ۴، ۳۳)، توان یافت از سیم هر دو سرای (بهمن‌نامه: ۸۶)، در بسته را زر کلید آورد (کوش‌نامه: ۵۱)، درم کژها راست دارد همی/ درم کارها را برآرد همی (کوش‌نامه: ۳۶۲)، زر، پیشرو همه کارهاست؛ زر، زبان‌بند همه غمازان و مفسدان است (سمک عیار: ۵۹۶/۱)، نباشد غم آنجا که باشد درم (بهمن‌نامه: ۸۶)، هرچه در حروف ابجد کاف است، بر این قبای کهنه شکاف است (ملک‌جمشید: ۶)، خجالت رسد درویش را، چو مهمان در رسد (جهانگیر‌نامه: ۱۳۳۲).

خردورزی و زیرکی: خرد و عقل با طیف معنایی گسترده‌ای در آثار و آرای حکیمان، فیلسوفان، عارفان و اندیشمندان، منشأ بحث‌های بی‌پایان و درازدامن شده است. به نظر ابن سینا «لفظ عقل، لفظ مشترکی است که بر معانی مختلف اطلاق می‌شود و در منطق اصطلاحاً آن را مشترک لفظی می‌نامند. این معانی عبارتند از: نامی که برای سلامت فطرت اولی انسان به کار می‌رود؛ عقل در این صورت، نیرویی است که میان امور زشت و زیبا فرق می‌نهد. دوم نامی است که بر تجربیات اکتسابی انسان نهاده می‌شود که در این صورت عقل، عبارت از معانی متراکم در ذهن است که مقدمه دست‌یابی به مصالح و اغراض قرار می‌گیرد. عقل معنای دیگری نیز دارد و آن حالت پسندیده‌ای است که طبق آن رفتار انسان صورت می‌گیرد» (خیراللهی، ۱۳۹۰: ۱۵۲). خرد و خردستانی، بخش عظیمی از ادبیات رسمی و عامیانه ما را به خود اختصاص داده است. یکی از ویژگی‌ها و بایسته‌های دنیای پهلوانی و شهنشاهی و حکومت همانا خردورزی، زیرکی، موقعیت‌شناسی و پرهیز از نادانی و نادانان است.

نمونه: به گیتی همیشه خردمند جوی/ به فرهنگیان هرچه خواهی بگوی (فرامرزی: ۱۲۸۱)، خرد کدخدا آمد اندر تنت (بهمن‌نامه: ۷)، زبان خردمند گویا بود/ سخن یکسره مشک بویا بود (فرامرزی‌نامه کوچک: بیت ۸۴۸)، شنیدی که هرگز گزیده است مار/ ز سوراخ، مرد خرد را دوبار؟ (کوش‌نامه: ۲۹۰)، نیوشنده یک‌تن که بخرد بود/ ز نایخردان بهتر از صد بود (شرف: ۵۷)، به اندازه کن، پس ببر پرنیان (بهمن‌نامه: ۹۰)، تن مرده و جان نادان یکی است (گرشاسب‌نامه: ۱۸۲) باش بیدار که خواب عجبی در پیش است (جهانگیر‌نامه: ۲۶۳)، به هر باد خرمن نشاید فشاند (گرشاسب‌نامه: ۹۵) چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی (اسکندرنامه منثور: ۳۸۰).

رسم سرای سپنج/ گهی بزم شادی و گه درد و رنج / گهی بخشدت تاج شاهی و رخت/ گهی سازدت در جهان شوربخت (زرین‌قبان‌نامه: بیت ۷۴۴۴-۷۴۴۵)، طریق گردش دوران چنین است/ که گاهی سرکه گاهی انگبین است (فلک‌نازنامه: ۸۸، ۲۵۷)، که گیتی نماند همیشه به کس/ همی به که شادی گزینی و بس (سام‌نامه: ۲۳)، مشو مست راح اندر این مستراح (اقبال‌نامه: ۲۲۱)، نباید از فلک پیچید گردن (فلک‌نازنامه: ۱۸۲)، نوشته چنین بود و بود آنچه بود (برزونا‌نامه: ۹۵)، بیستند گردان دو دستش به پشت/ چنین است کار سرای درشت (زرین‌قبان‌نامه: ۲۲۹۳۶)، جهان این است و آیینش چنین است/ یکی بر زین و دیگر بر زمین است (فلک‌نازنامه: ۱۳۳)، جهان همچو کوه است و آدم صدا/ هر آن چیز گوید درآید ندا (سام: ۲۹۲)، شب آستن است تا چه زاید همی (بهمن‌نامه: ۶۵)، گل بی‌خار نیست و گنج بی‌مار نیست (ابومسلم‌نامه: ۱۷۲/۳)، نوش بی‌نیش و گل بی‌خار نیست (حمزه‌نامه: ۶۳)، نوش صفا بی‌نیش جفا نباشد؛ گل راحت بی‌خار محنت نروید؛ هر فرازی را نشیبی و هر نشیبی را فرازی (فیروزشاه‌نامه: ۳۲۱).

بخت و اقبال: اندیشه و باور جبرگرایی و اختیارگریزی سابقه‌ای دیرین در اندیشه بشر دارد. یکی از درون‌مایه‌های مهم و مکرر داستان‌های عامیانه نیز باور بی‌چون‌وچرا به بخت و اقبال و تصادف است و اینکه معمولاً پهلوانان داستان نیز از چنبره آن گریز و گزیری ندارند. ارباب قدرت همواره از این باور برای خودکامگی و سلطه بلامنازع خود بهره‌ها برده‌اند و حکومت خویش را امری آسمانی و بهره بخت و اقبال و اطاعت رعیت را نیز بدین دلیل واجب نشان داده‌اند تا جایی که تخت بدون بخت را نیز بیهوده و بی‌بها تلقی کرده‌اند. در نگاه سنتی و نهادینه‌شده‌ای که در طول تاریخ ادبیات ایران نیز به‌روشنی دیده می‌شود، وظیفه مردم در برابر ارباب قدرت، حد نگهداری و اطاعت محض بوده است. در ضرب‌المثل‌های ایرانی کمتر به موردی برمی‌خوریم که مردم را به شورش یا اعتراض و یا آگاهی یافتن از حق و حقوق خود فرابخوانند و بیشتر برای آنها، قائل وظیفه هستند نه حق؛ بیشتر محافظه‌کارانه و احتیاط‌آمیزند تا جسورانه و حق‌طلبانه. «فرهنگ سیاسی کهن ایران بر پایه نظام خدایگان - بنده استوار است که تا دوره مشروطه نیز بی‌آنکه دیگرسان شود، پابرجا بود. بازتاب این فرهنگ در ذهن و زبان مردم و تأثیرپذیری‌اش از همین اذهان شکل یافته، سبب خوگرقتن ایرانیان به فرهنگ اقتدارگرایانه شده بود که پیامدش ایجاد و پایداری نظام‌های سیاسی استبدادی بوده است» (پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۷۴).

نمونه: از همه کس توان گریخت، ولی از قضا نتوان گریخت (سمک عیار: ۴۱۱/۱)، آنچه نصیب باشد، اگر در یمن است که در دهن است (ابومسلم‌نامه: ج ۴: ۱۰۶)، با تقدیر یزدان هیچ نشاید کردن (سمک عیار: ۱۶۶/۴)، با حکم یزدان هیچ چاره و تدبیر نیست به‌جز ساختن (سمک عیار: ۴۸۵/۵)، با قضا بر نمی‌توان آمد/ با قدر در نمی‌توان آویخت (جهانگیر‌نامه: ۱۲۹)، بخت چون برگشت، پالوده دندان بشکند

نمونه: از زنان هرگز جز بدی نشاید (سمک عیار: ۵۱۵)، با زنان راز گفتن نشاید (سمک عیار: ۳۴۵/۱)، پیداست که از سعی زنان چه خیزد (بوستان خیال: ۹۳)، چون زن آمد، همه دانش رفت (سمک عیار: ۲۵۲/۵)، در خانه نشستن کار زنان است (شیرویه نامدار: ۲۲۵)، دل زن نازک باشد و هر چه بشنود باور دارد؛ خاصه دروغ به راست مانده (سمک عیار: ۳۱۰/۲)، دل زنان، هرزه‌اندیش بسیار باشد (سمک عیار: ۵۰۵/۱)، راز با زنان گفتن شرط نیست (سمک عیار: ۱۳۷، ۵۷۴)، زن اگرچه مستور و معتمد باشد، میل به کسی کند که از وی مستوری خیزد (سمک عیار: ۲۲۱)، زنان را دل سنگ بود و زود نرم گردد (سمک عیار: ۵۳۷/۱)، زنان هیچ در دل نتوانند داشت (سمک عیار: ۲۹۵/۲)، سرشت زنان جهان از حیلست است (سمک عیار: ۱۳۶/۴)، مذهب را و زر را و زن را پنهان باید داشت (ابومسلم‌نامه: ج ۱، ۵۵۶)، بکوشید تا معجز زنان نبوشید (ابومسلم‌نامه: ۴۸۶/۲)، جهل کار زنان است (بوستان خیال: ۱۴۵)، چه مردی بود کز زنی کم بود (ابومسلم‌نامه: ج ۴، ۱۳۶).

سیاست و حکومت

پادشاه و حکومت:

«سلطنت در کل قرون میانه، غیریت، تمایزگذاری و فاصله‌ای جدی میان حاکم و رعیت برقرار ساخت که به تعبیر فوکو، به سبب تمرکز شدید قدرت و تفرد محض، خصلتی شبانی یافته بود؛ به‌نحوی که او وجه شبانی قدرت را مهم‌ترین نقطه افتراق اندیشه مشرق زمین از اندیشه یونانی می‌داند. از نظر فوکو شبان اولاً یگانه شخص در رأس گله است، ثانیاً کارش تهیه خوراک، تیمار، گردآوری، هدایت و تربیت دادن و جفت‌گیری دام‌ها است. شاه نیز یگانه شخص در رأس قدرت است، اما در خصوص تأمین معاش انسان‌ها نقش شاه در یونان و شرق متفاوت است. در شرق شاه همه‌کاره است، اما در یونان او مسئول تأمین معاش نیست، بلکه وظیفه او ایجاد تاروپودی محکم برای شهر است. در شرق، سلطان تنها تکلیف کردن را می‌داند و رعیت نیز باید اطاعت کند و بس؛ و لذا همه‌چیز به مهر و قهر سلطانی وابسته است.» (احمدوند، ۱۳۸۳: ۱۱)

نگاهی به امثال مورد مطالعه ما نشان می‌دهد که حکومت موهبت و فرصت خوشایندی است و حتی اگر کوتاه‌مدت نیز باشد، شیرین و خواستنی است.

نمونه: شهی گرچه یک روز باشد خوش است (گرشاسب‌نامه: ۲۱۱).

پادشاهی، اقتدارطلبی مطلق‌گرایانه است و با شریک و رقیب سازگاری ندارد.

نمونه: پادشاهی به انبازی نشاید کردن (سمک عیار: ۱۴۸/۵)، ده درویش در گلیمی بخشید و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد (ابومسلم‌نامه: ج ۴، ۴۵۸)، مشکل بود دو پادشاه اندر ولایتی (ابومسلم‌نامه: ج ۴، ۴۸۶)، یک‌تخت را

رفتارهای ناشایست: کارهایی چون شتاب‌کاری، نادانی، دروغ، کژی، ناستواری، سبک‌سری، نامردمی، آرزوی محال داشتن، مردم‌آزاری، پیمان‌شکنی، کاهلی، شکم‌بارگی، طمع‌کاری و خودپسندی، رفتارهایی ناپسند و نکوهیدنی شمرده شده‌اند.

نمونه: از کار دیو است، کار شتاب (کوش‌نامه: ۲۲۰)، شتاب‌کاری، کار شیطان است (سمک عیار: ۵۶۹/۱)، به دشت آهو نگرفته‌ای بخش مکن (ابومسلم‌نامه: ۲۱۳/۴)، بود مُرده هرکس که نادان بود (گرشاسب‌نامه: ۳۱۶)، به فرمان نادان مکن هیچ کار (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳)، تنِ مرده و جانِ نادان یکی است (گرشاسب‌نامه: ۱۸۲)، دروغ گفتن شرط جوان‌مردان نیست (سمک عیار: ۳۲۴/۱)، ز کژی نشد راست کار کسی (گرشاسب‌نامه: ۲۹۳)، ز ناستواران مجو ایمنی (گرشاسب‌نامه: ۳۳۵)، سبک‌سر سبک‌تر درافتد به دام (گرشاسب‌نامه: ۹۲)، سگ به ز نامردم از روی داد (علی‌نامه: ب ۱۱۳)، خران را نمایند هر شب به خواب/ که پالانگران را ببردست آب (علی‌نامه: ب ۵۶۱۷) زنهار هرگز مکن تیره چاه/ به راه کسان تا نیفتی ز راه (سام‌نامه: ۲۹۷)، شنیدم ز دانادلی در نبرد/ که پیمان‌شکن را نخوانند مرد (سام‌نامه: ۱۸۸)، شیر خفته را روباه عاجز تواند کرد (سمک عیار: ۲۴۴/۱)، معدۀ آدمی دوزخ است (داراب طرسوسی: ۱/ ۵۳۹) می‌کند نعل از خر مرده/ بارها از اجل گرو برده (اسکندرنامه منثور: ۳۷۵)، نیاید ازین مردمان مردمی/ کجا دیو گردد به شکل آدمی (سام‌نامه: ۱۷۴۹) هرچه کنم نیکو، هرچه کنی آهو (سمک عیار: ۳۱۹/۴)، هرکس که او گل کند گل خورد (علی‌نامه: بیت ۴۷۹۹).

زن‌ستیزی: این اصطلاح را این‌گونه می‌توان تعریف کرد:

«زن‌ستیزی عبارت است از تفر یا بیزاری از زنان که غالباً از طرف مردان نسبت به جماعت زنان اعمال می‌شود. در نوع اول و افراطی آن، بعضی از مردانی که دارای این بیماری هستند، دچار حالت بیزاری از زنانه، فقط به خاطر این‌که آنها زن هستند. نوع دوم آن‌که نرم‌تر و پنهانی‌تر است، این‌که مردان از زنانی که رفتار تعریف‌شده ایشان - از جمله خانه‌داری، سکوت و کتک خوردن - را تحمل نکنند، متنفرند. همچنین از نظر ایشان، زن در یک دوایسم انتخاب قرار دارد. این نظام دو بنی عبارت است از: مادر/روسی یا باکره/ روسپی. زن می‌تواند فقط مادر باشد یا روسپی؛ یا باکرگی و تجرد پیشه کند یا روسپی و بدکاره باشد.»

(حسینی، ۱۳۸۷: ۱۷).

مانند برخی از متون نظم و نثر قدیمی، در این ضرب‌المثل‌ها نیز متأسفانه گاه رگه‌هایی از اندیشه‌های مردسالارانه و زن‌ستیزانه دیده می‌شود و زنان با صفات ناپسند و البته نابجایی چون بدکار، افشا کننده راز، بی‌حاصل، بی‌دانش، خانه‌نشین، دل‌نازک، زودباور، هرزه‌اندیش، حيله‌گر، ترسو و جاهل وصف شده‌اند.

برنتابد دو شاه (اسکندرنامه نظامی: ۲۸۹)، دو تیغ ستیزنده در یک نیام/ نکردند هرگز به گیتی مقام (کوش‌نامه: ۱۰۲).

مردم به آیین و روش حاکمان خود روی می‌آورند و رفتار می‌کنند؛ نیکی و بدی آنان به زبردستان نیز سرایت می‌کند. نمونه: الناس علی دین ملوکهم (فیروزشاه‌نامه: ۶۲).

نمونه درباره سیرت شاهان: طبع پادشاهان به آتش ماند (داراب‌نامه طرسوسی: ۱/۴۵۸)، نظر پادشاهان آتش را ماند (داراب‌نامه طرسوسی: ۱/۷)، خواب شاهان دروغ نباشد (سمک عیار: ۳/۲۲۹).

نمونه درباره تمامیت طلبی و عدم پاسخ‌گویی شاهان: هرچه در بغداد است، مال خلیفه است (اسکندرنامه مثنوی: ۶۹ و ۱۱۰).

نمونه درباره لزوم اطاعت از شاهان: نه من شیر سگ خوردم و گوشت گرگ/ که گردن بیبچم ز شاه بزرگ (کوش‌نامه: ۵۳۹)، در سرای بزرگان خاصه سلطان، راست باید گفتن و در سرای قاضی، دروغ باید گفتن (ابومسلم‌نامه: ۱/۶۱۷).

نمونه درباره لزوم دادگری: ز دادش خورد میش با گرگ آب (بهم‌نامه: ۱۰)، ز دانا همی داد دادن نکوست (بهم‌نامه: ۴).

لزوم پایبندی به معیار و ملاک: برای هرچیزی وجود معیار و ملاک درست ارزش‌گذاری ضروری است و هرکس شأن و جایگاهی درخور خویش دارد؛ هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند. عدول از این شأن و جایگاه منشأ ناهنجاری‌ها و مشکلات فراوان خواهد بود؛ مفهوم سترگی که امروزه با عنوان شایسته‌سالاری از آن یاد می‌شود.

«شایسته‌سالاری به‌عنوان فرایندی تعریف‌شده شامل محورهای شایسته‌خواهی (و شایسته‌پنداری)، شایسته‌یابی، شایسته‌گزینی، شایسته‌گماری، شایسته‌پروری و شایسته‌داری است. در این فرایند، به‌طور خلاصه، شایسته‌خواهی و شایسته‌پنداری، به مفهوم ایجاد یک فرهنگ و اراده جمعی به منظور بهره‌گیری از شایستگان و ارج نهادن به آنان به عنوان یک عزم ملی و ارزش خدشه‌ناپذیر است... شایسته‌سالاری دیدگاه یا مفهومی تداعی‌کننده یک نظام (دولت، جامعه، سازمان) است؛ نظامی مهیاکننده فرصت‌های برابر که در آن افراد بر اساس شایستگی، صلاحیت، دانش و تلاش و بدون ملاحظات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شناسایی می‌شوند، بدون ملاحظات فوق به کار گرفته می‌شوند و بدون ملاحظات مذکور پاداش می‌بینند و مسیر رشد و ترقی را طی می‌کنند.»

(ابطحی و عبدصبور، ۱۳۸۸: ۳۸ و ۳۹)

در برخی از امثال می‌توان تأکید بر رعایت اصول و شایسته‌سالاری را مشاهده کرد.

نمونه: آن کس که جوهر فروشد، بهای جوهر داند (سمک عیار: ۳۲۸/۴)، به سوزن ندوزند چرم پلنگ (برزنامه: ۱۱۹)، چون بیشه از شیر خالی باشد، سیاه‌گوش هر چه خواهد کند (سمک عیار: ۱/۲۳۴)، خرمهره را به درج

گوهر خریدن (ابومسلم‌نامه: ۵۱۲/۳)، تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به‌گراف (ملک‌جمشید: ۱۳).

در بسیاری از امثال و اشعار، بر اهمیت ذات و اصل انسان و این نکته تأکید شده که هرگونه کوششی برای ایجاد تغییر در ذات نیک یا بد آدمی محال است و بی‌تردید این امر در تعاملات اجتماعی، از جمله گزینش افراد برای کارهای بزرگ و کوچک، از اهمیت شایانی برخوردار است.

نمونه: از کوزه همان تراود که در اوست (امیراسلان: ۱۴)، از شیر ناید بجز بچه‌شیر (فرامرنامه بزرگ: بیت ۳۴۴۶).

نمونه برای تغییرناپذیری نهاد نیک: از آب روشن نیاید غبار (اقبال‌نامه: ۱۴۸)، از شیر چه زاید بجز شیربچه (ابومسلم‌نامه: ۴۵۵/۱)، از مشک بوی آید از کاه دود (گرشاسب‌نامه: ۷۸)، از گوهر پاک، جز پاکی نیاید (سمک عیار: ۳۰/۴).

نمونه برای تغییرناپذیری نهاد بد: از حرام‌زاده جز فاسدی و غماری نیاید (سمک عیار: ۱/۲۴۶)، از دیو ناید بجز دیوزاد (زرین‌قبا‌نامه: بیت ۵۳۹۵)، اگر روغن گل به آتش دهی/ بسوزد چو انگشت بر وی نهی (کوش‌نامه: ۵۸۳)، بادمجان تخمه را آفت نرسد (سمک عیار: ۲۱۷)، پسر چون پدر بود گرگ سترگ/ لعین‌زاده هم بود درنده گرگ (علی‌نامه: ب ۵۵۹۷)، چون صد سال مار پروردی، چون بزرگ شود، اول گزند بر تو کند (سمک عیار: ۱۴/۲)، عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود/ گرچه با آدمی بزرگ شود (امیراسلان: ۱۴)، که پیدا کند گوهر خویش مار/ گر او را بخوابانی اندر کنار (کوش‌نامه: ۵۸۳)، مار است از آغاز کار ازدها (کوش‌نامه: ۲۰۱)، ماریچه است و از ماریچه مار آید (سمک عیار: ۴۷۷/۵)، به هر باد خرمن نشاید فشاند (گرشاسب‌نامه: ۹۵)، ز دشمن نیاید مگر دشمنی/ ز خورشید ناید مگر روشنی/ چو از شیر ناید مگر چیرگی/ ز روبه نیاید مگر خیرگی (علی‌نامه: بیت ۱۲۸۳-۱۲۸۴)، چون صد سال مار پروردی، چون بزرگ شود، اول گزند بر تو کند (سمک عیار: ۱۴/۲).

مدارا و مردم‌داری: در جامعه استبدادزده‌ای که با انواع تعصبات دینی و مذهبی و تمامیت‌خواهی حاکمان عجین و قرین بوده است، همواره معلمان اخلاق، عارفان و مصلحان اجتماعی بر لزوم تساهل، تسامح، مدارا و انسان‌دوستی تأکید کرده‌اند. درون‌مایه بخش عظیمی از ادبیات تعلیمی و عرفانی ایران، مدارا و تساهل است.

«غایت عرفان ایجاد آرمان‌شهری جهانی است که همه ملت‌ها با هر طریق و دین و مذهب، بتوانند در کنار هم با صلح و آرامش زندگی کنند. عرفان می‌کوشد عوامل خودشیفتگی‌ها، خودبزرگ‌بینی‌ها و محدود و محبوس شدن در قالب‌های "خود" و "من" را از بین ببرد... عارف ... بسیاری از شهوات و زلات آدمی را نتیجه عجز ذاتی او می‌داند و برای تقصیرها و خطاهای وی عذرهای می‌تراشد و معتقد است به‌رغم بسیاری از رفتارهای سوء آدمی، در اعماق وجود او میل به نیکی وجود دارد. بنابراین، همه آدمیان فارغ از هرگونه نگرش یا وابستگی به مکتب

و مشرب خاصی، سالک طریق حق هستند و شایسته عشق ورزیدن. عرفان می‌کوشد جامعه بشری را از سخت‌گیری و تعصب و کج‌راهه‌هایی که به دشمنی و خصومت ملت‌ها منتهی می‌شود، نجات دهد.»

(نیکوبخت، ۱۳۸۳: ۲۳۶)

نمونه: به چربی توان پای روباه بست / به حلوا دهد طفل چیزی ز دست (شرفنامه: ۱۴۵)، به کار اندر آهستگی بهتر است / شتاب از ره دیو بدگهر است (کوش‌نامه: ۴۲۹)، چنین آمد از موبد هوشیار / به چربی برآید ز سوراخ مار (کوش‌نامه: ۲۳۶)، ز تیزی پدید آمد آن سرکشی / نباشد به گیتی به از خامشی (فرامرنامه، ۱۱۶۷)، سخن چون به نرمی فزون آورد / ز سوراخ ماران برون آورد (کوش‌نامه: ۲۳۶)، هر چه به زبان برآید به نامه میفکن و [چون] به نامه برآید به جنگ میفکن (سمک عیار: ۱۸۱/۲)، چو از گهی سوی مردم بیاش (سام‌نامه: ۲۵۰)، حلوا به تنها نشایست خورد (اسکندرنامه نظامی: ۵۰)، بده نان و چون نان دهی، بد مده (بهم‌نامه: ۸۴)، گر مردمی، نیکویی کن درست (بهم‌نامه: ۳۳۴)، سر همه جوانمردی‌ها، نان دادن است (سمک عیار: ۴۳۳/۵).

جنگ و آداب و عوالم آن: آنچه درباره جنگ در امثال می‌بینیم، عرصه‌ها و جنبه‌های گوناگون آن را در برمی‌گیرد و از نگاهی عاقلانه و دوراندیشانه به نبرد خبر می‌دهد؛ از تلاش برای وارد نشدن در جنگ تا لزوم تدبیر و شجاعت و کاربست تجربه، وقت‌شناسی، دشمن‌شناسی، ازجان‌گذشتگی، پرهیز از تفرقه و نبرد شبانه و کشتن اسیران بی‌پناه و جز آن. جایی که امکان دارد، باید از ایجاد زمینه جنگ و خونریزی جلوگیری کرد. نمونه: بزنی که اجلس رسیده، نان شبان را می‌خورد (اسکندرنامه منثور: ۱۲۳)، زنبورخانه نشاید آشوفتن (سمک عیار: ۱ / ۹۵)، هر چه به زبان برآید، به نامه میفکن و [چون] به نامه برآید به جنگ میفکن (سمک عیار: ۱۸۱/۲)، مخار از بنه گردن اژدها / که گر دم زند زو نیابی رها (کوش‌نامه: ۱۴۶).

جنگ، آزمونی است که شجاع از بزدل و مرد از نامرد در آن مشخص می‌شود.

نمونه: بسی مرد و نامرد یابی به جنگ / که همسایه موش باشد پلنگ (آیین: ۵۶)، اول سر بر باد باید دادن، پس پای در این کار باید نهادن (سمک عیار: ۹/۲).

وقت‌شناسی و پرهیز از اتلاف وقت در جنگ لازم است. نمونه: پیش از آن که ایشان بر ما شام خورند، ما را بر ایشان سحر باید خوردن (ابومسلم‌نامه: ۳۷۷ / ۴)، نخستین نبایست رفتن به جنگ / چو رفتی نباید زمانی درنگ (فرامرنامه کوچک: بیت ۹۹۰).

هرکس خون بریزد، سرانجام تاوان آن را خواهد پرداخت. نمونه: چنین گفت مر شاه را رهنمون / که ریزنده خون را بریزند خون (کوش‌نامه: ۶۵۳).

در جنگ دست بالای دست بسیار است و در نظر گرفتن تناسب قوا و قدرت سپاه خودی با توش و توان دشمن ضروری است. نمونه: خروسی که مردی کند با خروس / به چنگال شهباز گردد عروس (آیین اسکندری: ۵۳)، در جنگ سیمرغ ناید مگس (سام‌نامه: ۲۰۲)، هژبری که چنگال و دندانیش نیست / به شیر ژبان زور میدانیش نیست (زرین‌قبانامه، ۱۸۷۴۳)، غلیواژ را با کیوتر چه کار؟ (اقبال‌نامه: ۵۶).

دشمن را نباید دست‌کم گرفت. نمونه: دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد (اسکندرنامه منثور: ۳۸۸)، مار چه خرد بنگری، زهر فزون ترش بود (حمزه‌نامه: ۹۸).

باید مراقب دشمن خانگی بود.

نمونه: هر ترسی هست از دشمن خانگی است (بوستان خیال: ۲۱۴).

جنگ میدان کار است نه ادعا و شعار.

نمونه: به نظاره بر، جنگ آسان بود (گرشاسب‌نامه: ۸۸)، هنر باید از مرد جنگی نه لاف (همای‌نامه: ۲۲)، دعوی کردن کار پهلوانان نیست (داراب‌نامه بیغمی: ۶۱/۱)، دعوی مردی کسی شاید بکند که به جای آورد (سمک عیار: ۱۲۱/۴)، فردا پدید آید از مرد، مرد (زرین‌قبانامه: بیت ۱۶۵۳۲)، هرکه را آرزوی مرگ است، خوش باشد (اسکندرنامه منثور: ۳۰۴).

تفرقه باعث شکست است.

نمونه: چون دو مرغ جنگ کنند، نفع تیرانداز است (بوستان خیال: ۱۳۳).

جنگ کار جوانان است.

نمونه: رزم کردن کار جوانان است (داراب‌نامه طرسوسی: ۱/۷).

جنگجو و سلاحش باید تناسب داشته باشند.

نمونه: مرد گران و سلاح گران (داراب‌نامه بیغمی: ۳۵۵/۱).

مرگ بر زندگی ننگین برتری دارد.

نمونه: مرده به زیر سنگ اندر، به که زنده به زیر ننگ (حمزه‌نامه: ۲۳۲).

جنگ در شب، دور از عقل و احتیاط است.

نمونه: مضاف شب بی‌احتیاط باشد (سمک عیار: ۲۶۹/۲).

جدیت و بی‌رحمی در جنگ لازم است.

نمونه: مکن کودک خرد از ایشان رها / که مار است از آغاز کار اژدها (کوش‌نامه: ۲۰۱)، پروردن گرگت آرد گزند (شرف‌نامه: ۱۴۳).

باید از خونریزی و کشتار اسیران پرهیز کرد.

نمونه: بیخش و مکش آن شه نامور / که بیخ بریده نروید دگر (فرامرنامه: ۱۴۶)، پدر تشنه خون فرزند خویش (آیین اسکندری: ۶۴)، عاقلان گفته‌اند که ناکشته را می‌توان کشت اما کشته را نمی‌توان زنده کردن (فیروزشاه‌نامه: ۷۰).

اندرزهای اخلاقی

احتیاط: برخی امثال به رعایت احتیاط و محافظه‌کاری دعوت می‌کنند. نمونه: احتیاط شرط عقل است: (سمک عیار: ۲۹/۴)، دیوار موش دارد و موش گوش دارد (بدیع‌الجمال: ۱۳۹)، سربریده صدا ندارد (ملک‌جمشید: ۴)، شنیدی که هرگز گزیده است مار / ز سوراخ، مرد خرد را دوبار (کوش‌نامه: ۲۹۰)، قدم الخروج قبل الولوج (داراب‌نامه بیغمی: ۳۲۸/۱)، بزى که اجلش رسیده، نان شبان را می‌خورد (اسکندرنامه منثور: ۱۲۳).

اعتدال: رعایت اعتدال در همه امور، شرط عقل شمرده شده و مردم از افراط و تفریط بر حذر داشته شده‌اند. نمونه: به کس بیش از اندازه نیکی مکن (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳)، تو چندان بکش پا که باشد گلیم (فرامرنامه بزرگ: بیت ۲۲۷)، فزون تر مکش پای خود از گلیم / که باشد ز سرمات یک‌باره بیم (کوش‌نامه: ۲۸۳)، هم سیخ برجا بود هم کیاب (اقبال‌نامه: ۵۴)، همان تشنه گرم را آب سرد / پیاپی نشاید به یک‌باره خورد (شرفنامه: ۱۴۷)، مکش پای از اندازه بیش از گلیم (گرشاسب‌نامه: ۴۳۶)، آن قدر بیز که بتوانی خورد (اسکندرنامه منثور: ۷۸ و ۹۰).

تلاش و نهراسیدن از شکست: دسته‌ای از امثال، آدمی را به کوشش بی‌وقفه و دوری از کاهلی و تسلیم شدن و قدر فرصت‌های یگانه و بی‌تکرار را دانستن فرامی‌خوانند. نمونه: بسا مراد که در ضمن نامرادی‌هاست (خاورنامه: ۱۳۷۴) چو میدان فراخ است، گویی بزن (حمزه‌نامه: ۳۴۳)، چون گنج می‌بریم، رنج نقلی ندارد؛ سفر دراز نباشد به پای طالب دوست؛ که خارهای میغان حریر می‌آید؛ معلوم است گنج بی‌رنج میسر نمی‌شود (خاورنامه: ۱۳۵۱).

دوستی و عشق: پیام اصلی امثال با موضوع دوستی و عشق در این داستان‌ها این است که دوست اصیل و درستکار، به‌سادگی به دست نمی‌آید؛ خودخواهی و خودبینی در عالم دوستی نمی‌گنجد؛ عاشق راستین، بی‌قرار است و در راه معشوق تا پای جان می‌ایستد؛ از خودگذشتگی شرط لازم عشق است؛ هم‌سخنی و هم‌سخنی لازمه ارتباطی سالم و ماندگار است. نمونه: به صد سال یک دوست آید به دست (گرشاسب‌نامه: ۲۳۷)، چو از خود گذشتی رسیدی به دوست (سام‌نامه: ۱۰)، به هر کار بی‌یار مگذار گام / که بی‌یار کاری نگرود تمام (آیینة اسکندری: ۸۲)، جنس با جنس تواند بودن (سمک عیار: ۴۲/۵)، الجنس مع‌الجنس (ابومسلم‌نامه: ج ۳، ۸۷) رمیده بود خواب عاشق ز چشم (همای‌نامه: ۱۰)، عشق‌بازی بی‌سربازی میسر نیست (داراب‌نامه بیغمی: ۴۹۲/۱)، مهر از دیدن زیادت گردد (سمک عیار: ۳۴۵/۱)، مهر دگر بر سر مهر افزودی (داراب‌نامه بیغمی: ۶۹/۱)، هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (اسکندرنامه منثور: ۱۷۰).

گفتار نیک و بایسته: سخن نیک دارای صفاتی است همچون چرب، شیرین، گرم، نرم، اندیشیده و از سر ادب و حکمت و معرفت، بجا، ماندگار و درخور دانش و فهم مخاطب. با چنین سخنی می‌توان در دل سنگ خارا نیز نفوذ کرد و کار خویش پیش برد. نمونه: سخن چون بود چرب و شیرین و

گرم / دل‌سنگ خارا کند موم نرم (کوش‌نامه: ۲۳۶)، سخن چون به نرمی فزون آورد / ز سوراخ ماران برون آورد (کوش‌نامه: ۲۳۶)، سخن را ببندیش و آنگه بگویی (جهانگیرنامه: بیت ۵۸۰۶)، سخن را نگه داشت باید همی / به هر جای گفتن نشاید همی (کوش‌نامه: ۳۰۴)، سخن ماند اندر جهان یادگار / سخن کرد راز نهان آشکار (زرین‌قبا‌نامه: بیت ۵۴۵۴)، ادیب هرچه را گوید روا باشد / اگرچه همه ناسزا باشد (خاورنامه: ۱۳۵۴)، زبان است بند سخن را کلید (همای‌نامه: ۱۳)، زبان خردمند گویا بود / سخن یکسره مشک بویا بود (فرامرنامه کوچک: بیت ۸۴۸)، سخن ماند اندر جهان یادگار / سخن کرد راز نهان آشکار (زرین‌قبا‌نامه: ۵۴۵۴)، کسی کاو سخن با تو نغز آورد / به دل بشنوش کان ز مغز آورد (اقبال‌نامه: ۵۵)، نه هر جای، جای سخن گفتن است / نه کردار ما بهره هر تن است (کوش‌نامه: ۳۰۴)، هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد (ملک‌جمشید: ۱۰۴)، به‌اندازه دانش هرکسی / همی گوی تا بد نبینی بسی (کوش‌نامه: ۳۰۴).

مرگ‌اندیشی: مرگ‌اندیشی از دیرین‌ترین دردها و دغدغه‌های جان‌شکار بشری بوده است. در این میان معلمان اخلاق و شاعران بزرگ، چه در لحظات سهمگین و دشوارگذر داستانی که با مرگ قهرمان داستان رودررو می‌شوند و چه در قالب حکایات و ایبات حکمت‌آموز، بر اهمیت، جدیت و گریزناپذیری موضوع و حقیقت مرگ تأکید داشته‌اند و اندیشیدن بدان را با هدف‌های گوناگونی ضروری دانسته‌اند؛ از جمله اینکه دنیا فانی است و گذرگاهی بیش نیست که در فراسوی آن دنیایی گسترده‌تر و جاودانه در انتظار ما است و اگر بدان سوی ایمان داشته باشیم، باید فرصت اندک زندگی را برای بهتر زیستن و انسان بودن غنیمت بشماریم. برای صاحبان قدرت نیز مرگ‌اندیشی، فرصتی مغتنم است تا دولت و حکومت را امری گذرا و فانی بدانند و با عدل و احسان، از خود نامی نیک برجای نهند. نمونه: اجل است که بر امل شبیخون می‌زند (داراب‌نامه طرسوسی: ۲/۵۷)، اگرم اجل رسیده است، چه کام از درها چه جای دیگر (فیروزشاه‌نامه: ۴۰۱)، اول هم مردن است آخر هم مردن (بوستان خیال: ۱۰۱)، بمیرد همان بی‌گمان هر که زاد (کوش‌نامه: ۶۳۸)، چراغ که در دم واپسین مردن باشد، نورش زیادت شود (سمک عیار: ۳/۵۳۳)، چه مردن دگرجا چه در شهر خویش (گرشاسب‌نامه: ۲۱۲)، که چون عزم رفتن کند جان پاک / چه بر تخت مردن، چه بر خاک (جهانگیرنامه: بیت ۲۸۳۵)، هر که را آرزوی مرگ است، خوش باشد (اسکندرنامه منثور: ۳۰۴)، از مرده کسی را روی نباید (ابومسلم‌نامه: ۴۹۵/۳)، چون اجل گریبان شیر بگیرد، عاجز رویاه پیر شود (سمک عیار: ۵۱۸/۵)، دل شاه از این کار غمگین مباد / بمیرد همان بی‌گمان هر که زاد (کوش‌نامه: ۶۳۸).

شکیبایی و استقامت در رسیدن به هدف: بسا مراد که در ضمن نامرادی‌ها است (خاور: ۱۳۷۴)، تو نیکی طلب کن نه زودی کار (گرشاسب‌نامه: ۷۰)، جوینده یابنده است / باشد (ابومسلم‌نامه: ج ۲، ۵۳۳)؛ فیروزشاه‌نامه: ۵۴۳) چون گنج می‌بریم، رنج نقلی ندارد (خاور: ۱۳۵۱)،

مهر فرزند: اگرچند فرزند را روی زشت/ به چشم پدر روی او چون بهشت (کوش‌نامه: ۲۴۴).

مهمان نوازی: پزشکی نه خوب آید از میزبان (گرشاسب‌نامه: ۲۸)، ناخوانده به مهمان کسان کس نرود (ابومسلم‌نامه: ۴۰۳/۲).

هنر و فضیلت: بوی خوش مشک پنهان نماند (اسکندرنامه نظامی: ۱۹۲).

نتیجه‌گیری

۱- در امثال فارسی اطلاعات جامع مردم‌شناختی ارزشمندی نهفته است. این امثال هم در گفتار مردم وجود دارند و هم در متون کلاسیک و ویژه متون عامه کلاسیک. بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌های شیرین و آموزنده فارسی، از ویژگی‌های افسانه‌های پهلوانی است. در خلال این آثار ارزنده که بازتاب جامعه عصر راویان و ناقلان آثار است، می‌توان تفکر اجتماعی و نوع باورها و اندیشه‌های مردم آن عصر را تحلیل کرد. وجه دیگر اهمیت این امثال آن است که ما امثال بسیاری آشنا می‌شویم که امروزه دیگر کاربرد ندارند یا تغییر شکل یافته‌اند. این امثال یا از زبان راوی یا از زبان شخصیت‌های مثبت و منفی داستان بازگو شده و متناسب با حال و هوای قصه مطرح می‌شوند. به کارگیری این ضرب‌المثل‌ها باعث تلطیف فضای داستان و نزدیک‌تر شدن آن به گفتگوهای روزمره است. نکته قابل توجه این است که در این امثال منظوم و منثور، هم نمونه‌هایی فخیم و استوار دیده می‌شود هم امثالی عامیانه، سست و گاه طنزآمیز که غالباً اکنون نیز کم‌وبیش در بین مردم و همچنین در متون ادبی رواج دارند.

۲- امثال موردبررسی را می‌توان از نظر موضوعی به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

الف. دنیا و بخت و اقبال: دنیا با شادی و غم، تلخ و شیرین، نیش و نوش و گل و خار همراه است؛ به کسی وفا نمی‌کند؛ باید روزگار را به شادی گذراند؛ با دنیا نباید درافتاد و از آن گردن پیچید.

ب. مسائل اجتماعی: ثروت و دینار و درم حلال تمام مشکلات است؛ زبان بدخواهان و عیب‌جویان را می‌بندد. جان درویش، هدف تمام مصیبت‌هاست. یکی از ویژگی‌ها و بایسته‌های دنیای پهلوانی و شهسواری و حکومت خردورزی، زیرکی، موقعیت‌شناسی و پرهیز از نادانی و نادانان است. کارهایی چون شتاب‌کاری، نادانی، دروغ، کزی، نالستواری، سبک‌سری، نامردمی، آرزوی محال داشتن، مردم‌آزاری، پیمان‌شکنی، کاهلی، شکم‌بارگی، طمع‌کاری و خودپسندی، رفتارهایی ناپسند و نکوهیدنی شمرده شده‌اند. در این ضرب‌المثل‌ها نیز متأسفانه گاه رگه‌هایی از اندیشه‌های مردسالارانه و زن‌ستیزانه دیده می‌شود و زنان با صفات ناپسند و البته نابجایی همراه شده‌اند، مانند بدکار، افشا کننده راز،

کارها نیکو شود اما به صبر (ابومسلم‌نامه: ج ۳، ۵۶)، معلوم است گنج بی‌رنج میسر نمی‌شود (خاور: ۱۳۵۱)، چنین گفت شاگرد را سنباد/ که شاگرد شو تا شوی اوستاد (کوش‌نامه: ۱۴۷).

اتحاد: پشه چو پر شد بزند پیل را (خاورنامه: ۱۲)، چون دو مرغ جنگ کنند، نفع تیرانداز است (بوستان خیال: ۱۳۳).

ارزش تجربه: آنچه از ناخن تدبیر پیر برگشاید، از شمشیر زدن جوانان برنیاید (بوستان خیال: ۱۳۳)، به نازمود آزموده مده (بهمن‌نامه: ۸۸).

مکافات عمل: کنون آنچه تو کاشتی بدروی (علی‌نامه: بیت ۴۸۶۲)، که تا می‌توانی مکن بد به کس/ که تا بد نبینی به گیتی تو بس / که دهقان هر آن چیز کرد به دشت/ همان بدروود چون کند بازگشت؛ کوه به کوه نرسد و آدم به آدم رسد (داراب‌نامه طرسوسی: ۱/۳۰)، درختی که کاری، به بار آیدت (کوش‌نامه: ۲۳)، مکن بد که تا بد نبینی به پیش (سام‌نامه، ۲۹۷).

امید: ز درگاه یزدان مشو ناامید/ شب تیره را هست صبح سفید (زرین‌قبانامه: ۴۳۲۱).

ایمان و توکل: فیروزی از پاک‌یزدان بود/ همه مشکلی پیشش آسان بود (زرین‌قبانامه: ۳۹۵۳).

جزای نیک و بد: تو را ای پدر این مثل در خورد/ که هرکس که او گل کند گل خورد (علی‌نامه: ب ۴۷۹۹)، چوب خشک و تر را با هم نمی‌سوزاند: (اسکندرنامه منثور: ۱۴۷)، انوشه کسی که نکونام مرد (گرشاسب‌نامه: ۲۰۱).

راستی و رادی: کمان را زه اندر گلو از کجی است/ به از راستی در جهان هیچ نیست (زرین‌قبانامه: بیت ۵۷۶۰).

رفتار درست با نیکان و بدان: بدان را نکویی نباشد سزا/ به نیکان بدی هم نباشد روا (زرین‌قبانامه: ۳۹۴۷)، بزرگان خرده بر خردان نگیرند (ابومسلم‌نامه: ج ۱، ۵۴۳)، به کس بیش از اندازه نیکی مکن (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳).

سفر: به یک جای نشستن، دل می‌گیرد (داراب‌نامه طرسوسی: ۱/۱۵۰)، سفر بی‌خطر نباشد (فیروزشاه‌نامه: ۳۹۷)، سفر دراز نباشد به پای طالب دوست/ که خارهای مغیلان حریر می‌آید (خاور: ۱۳۵۱)، روان از نشستن بگیرد همی (بهمن‌نامه: ۷۵).

غم و شادی: غم روزگار نیامده، نشاید خوردن (سمک عیار: ۴۷۸/۵)، غم و شادمانی همه بگذرد/ چرا غم خورد هر که دارد خرد؟ (زرین‌قبانامه: بیت ۱۲۵۱۴).

غنیمت شمردن فرصت: چون مرغ از دام جست، دشوار باز آید (سمک عیار: ۵۷۵)، نه بعد از شدن بازگردد زمان/ نه تیری که بیرون پرید از کمان (آیینة اسکندری: ۲۵۸).

قناعت: قناعت ز ملک سلیمان به است / فراغت ز فر جهانبان مه است (فرامرنامه کوچک: بیت ۱۲۶۶).

بی‌حاصل، بی‌دانش، خانه‌نشین، دل‌نازک، زودباور، هرزه‌اندیش، حيله‌گر، ترسو و جاهل.

ج. سیاست و حکومت: حکومت موهبت و فرصت خوشایندی است و حتی اگر کوتاه‌مدت نیز باشد، شیرین و خواستنی است. در برخی از امثال می‌توان تأکید بر رعایت اصول و شایسته‌سالاری را دید.

د. اندرزهای اخلاقی: برخی امثال به رعایت احتیاط و محافظه‌کاری دعوت می‌کنند. رعایت اعتدال در همه امور، شرط عقل شمرده شده و مردم از افراط و تفریط بر حذر داشته شده‌اند. دسته‌ای از امثال، آدمی را به کوشش بی‌وقفه، دوری از کاهلی و تسلیم شدن و قدر فرصت‌های یگانه و بی‌تکرار را دانستن فرامی‌خوانند. سخن نیک دارای صفاتی است همچون چرب، شیرین، گرم، نرم، اندیشیده و از سر ادب و حکمت و معرفت، بجا، ماندگار و درخور دانش و فهم مخاطب. با چنین سخنی می‌توان در دل سنگ خارا نیز نفوذ کرد و کار خویش پیش برد.

منابع

الف) بخش نظری

- ابطحی، سید حسین و فریدون عبدصبور (۱۳۸۸). ابعاد اجتماعی شایسته‌سالاری. *کیهان فرهنگی*، شماره ۲۷۶ و ۲۷۷، ۳۸-۴۵. احمدوند، شجاع (۱۳۸۳). *جوامع اسلامی و سنت کهن اقتدارگرایی*. *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۱۰، ۵-۲۴. اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا. براهنی، رضا (۱۳۶۸). *قصه نویسی*. تهران: انتشارات نگاه. پورعظیمی، سعید و مصطفی قهرمانی ارشد (۱۳۹۱). *پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری در امثال فارسی*. *نقد ادبی*، سال ۵، شماره ۲۰، ۷۳-۹۸. حسینی، مریم، (۱۳۸۷). *ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی*. تهران، چشمه. خیراللهی، زهرا (۱۳۹۰). *ماهیت عقل و توانایی آن در فرایند شناخت*. *پژوهش‌های فلسفی - کلامی*، شماره ۵۰، ۱۴۹-۱۷۷. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۸). *در آینه نقد*. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی*. تهران: معین. ستوده، هدایت‌الله و مظفرالدین شهبازی (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*. تهران: آوای نور. میرصادقی، جمال (۱۳۶۶). *ادبیات داستانی: قصه، داستان کوتاه، رمان*. تهران: شفا. نیکویخت، ناصر (۱۳۸۳). *عرفان اسلامی، مکتب تسامح و تساهل*. *ادب و زبان*، شماره ۲۱، ۲۱۷-۲۴۰.

ولک، رنه و وارن آوستن (۱۳۷۳). *نظریه ادبیات*. مترجم: پرویز مهاجر و ضیاء موحد محمدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ب) متون مورد استشهاد

۱. ابومسلم‌نامه، ابوطاهر طرسوسی، به کوشش حسین اسماعیلی، تهران: معین، ۱۳۸۰.
۲. اسکندر و عیاران، تلخیص کلیات هفت‌جلدی اسکندرنامه نقالی، گزینش و پیرایش علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، نشرنی. ۱۳۸۳
۳. اسکندرنامه کبیر، تهران، چاپ سنگی. ۱۳۱۷
۴. اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، تهران: ۱۳۴۳ و چشمه ۱۳۸۵
۵. اسکندرنامه، نظامی گنجوی، بر اساس نسخه وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۸۱.
۶. اقبال‌نامه، نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۳۵.
۷. امیرارسلان رومی و ملکه فرخ لقا، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، بی‌تا.
۸. بانوگشسب‌نامه، تصحیح روح‌انگیز کراچی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
۹. بدیع‌الملک و بدیع‌الجمال، احمدبن علی اشکوری، چاپ سنگی، ۱۳۳۲ ق.
۱۰. برزنامه، به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷.
۱۱. بهمن‌نامه، ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر، به کوشش رحیم عقیقی، تهران: ۱۳۷۰
۱۲. بوستان خیال، محمدتقی جعفری حسینی احمدآبادی، مشهور به *قصه شاهزاده ممتاز یا طرب‌المجالس*، بمبئی، سنگی.
۱۳. جهانگیرنامه، مادح، قاسم، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۰.
۱۴. حمزه‌نامه، به کوشش جعفر شعار، تهران: کتاب فرزنان، ۱۳۷۴.
۱۵. حمله حیدری، ملابمانعلی راجی کرمانی، به کوشش یحیی طالبیان و محمود مدبری، کرمان: ۱۳۸۳.
۱۶. خاورنامه، کاتب حسن بن محمدهاشم موسوی خوانساری، مصور، تهران: ۱۲۸۴
۱۷. داراب‌نامه طرسوسی، ابوطاهر طرسوسی، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۱۸. داراب‌نامه، محمد بیغمی، تصحیح و مقدمه و تعلیقات ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹-۱۳۴۱.

۱۹. زرین‌قبا نامه، به تصحیح سجاد آیدانلو، تهران، سخن، ۱۳۹۴
۲۰. سام‌نامه، به تصحیح وحید رویانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۲
۲۱. سمک‌عیار، فرامرزن خداداد ابن عبدالله الکاتب الارجانی، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، ۱۳۶۳.
۲۲. شهریارنامه، عثمان مختاری، غلامحسین بیگدلی، ۱۳۵۷.
۲۳. علی‌نامه، شیخ عبدالملک بنان ربیع، به تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، میراث مکتوب، تهران: ۱۳۸۸
۲۴. فرامرزن‌نامه بزرگ، به تصحیح ابوالفضل خطیبی، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
۲۵. فرامرزن‌نامه، به تصحیح مجید سردی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.
۲۶. فلک‌نازنامه، تسکین شیرازی، به تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران، توس، ۱۳۸۲.
۲۷. فیروزشاه‌نامه، محمد بیغمی، به کوشش ایرج افشار و مه‌رآن افشاری، نشر چشمه، تهران: ۱۳۸۸.
۲۸. قهرمان قاتل، ابوطاهر طرسوسی، کاتب محمد جعفر گلپایگانی، مصور، تهران: ۱۲۷۰ ق.
۲۹. کوش‌نامه، ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، به تصحیح جلال متینی، تهران: علمی، ۱۳۷۷
۳۰. گرشاسب‌نامه اسدی توسی، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: ۱۳۵۴.
۳۱. ملک‌جمشید طلسم آصف و طلسم حمام بلور، نقیب‌الممالک، شیراز: ۱۳۰۷ ق؛ و تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
۳۲. هفت لشکر: طومار جامع نقالان، از کیومرث تا بهمن، چاپ مه‌رآن افشاری و مهدی مداینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
۳۳. همای‌نامه، تصحیح محمد روشن، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول. ۱۳۸۳.